گفت‌وگو با حاج احمد عطایی در مورد حوادث دهه و سال ۶۰ و درس‌های آن برای امروز

دهه حماسه و مظلومیت

کامران پورعباس

رهبر فرزانه انقلاب اسلامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای بارها از دهه شصت و سال شصت یاد نموده‌اند. ایشان در دیدار جمعی از مسئولان و مدیران نظام در بیست فروردین ۹۷ بر لزوم بازگشت به روحیه و ارزش‌های انقلابی که در دهه شصت بین مسئولان تجلی بیشتری داشت، تأکید نمودند. معظم‌له در ۱۴ خرداد ۱۳۹۶ از مظلومیت دهه ۶۰ سخن گفتند:

«دهه ۶۰ یعنی دهه اوّل پیروزی انقلاب و دهه حیات بابرکت امام بزرگوار. برادران و خواهران عزیز! دهه ۶۰، یک دهه مظلوم است؛ دهه تعیین‌کننده در سرنوشت ایران و ایرانی، دهه فوق‌العاده مهم و حسّاس و درعین‌حال ناشناخته و اخیراً به‌وسیله برخی از بلندگوها و صاحبان بلندگوها مورد تهاجم؛ دهه ۶۰ را مورد تهاجم قرار می‌دهند. دهه ۶۰، دهه آزمون‌های بزرگ و دهه پیروزی‌های بزرگ است.»

رهبر معظم انقلاب اسلامی در ۷ تیر ۱۴۰۱ از مشکلات ومصائب وحشتناک و براندازانه سال شصت یاد نموده و دلیل غلبه بر آنها را سنت‌های الهی و نصرت و یاری‌های الهی مطابق این سنت‌ها دانسته و فرمودند:

«خدای سال ۶۰، همان خدای امسال است؛ خدای دوران‌های سختی و دوران‌های گوناگون یکی است.»

موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت کارهای پژوهشی عمیق و گسترده‌ای در مورد ابعاد و زوایای حوادث دهه شصت انجام داده و کتاب‌های مختلفی نیز در این راستا منتشر نموده است از جمله کتاب «دهه شصت مظلوم» که در راستای مطالبه رهبر معظم انقلاب اسلامی برای شناساندن حوادث تعیین‌کننده این دهه و جلوگیری از تحریف و جابه‌جایی جایگاه شهید و جلّاد، پژوهش و تبیین و عرضه شده است.

مصاحبه‌ای انجام دادیم با حاج احمد عطایی مدیر مسئول موسسه فرهنگی هنری قدر ولایت در مورد حوادث دهه و سال ۶۰ و رمز غلبه بر بحران‌های آن برهه و درس‌های آن برای امروز.

چرا رهبر معظم انقلاب اسلامی فرمودند: «خدای سال ۶۰، همان خدای امسال است؛ خدای دوران‌های سختی و دوران‌های گوناگون یکی است.»(۱۴۰۱/۰۴/۰۷)

خداوند سنت‌هایی را در عالم جاری ساخته است که تغییر و تبدیلی در آنها نیست. هر جریانی که با سویهٔ مثبت این سنت‌ها همراه شود نتایج مثبت آن را خواهد دید و برعکس همراه با سمت و سوی منفی سنت‌ها، نتایج منفی مترتب بر آن را به دنبال خواهد داشت. به عنوان مثال خداوند می‌فرماید: «ان تنصر الله ینصرکم». این یک سنت الهی است. اگر افراد و جریانی خدا را- یعنی دین خدا را- یاری کنند، حتماً مشمول نصرت و امداد الهی خواهند شد.

در سال ۶۰ حوادث سختی بر انقلاب گذشت که امام خمینی(ره) و یاران ایشان و جوانان حزب‌الهی، با استقامت و پایداری به پای نهال انقلاب اسلامی ایستادند و دست از یاری دین خدا برنداشتند، خداوند هم آنان را بر همهٔ آن وقایع مخرّب و سخت پیروز کرد. الآن هم با همه دشمنی‌های سخت و فلج کنندهٔ آمریکا و اذناب او، اگر ایستادگی شود و از نصرت دین خدا کوتاهی نگردد، قطعاً پیروزی نصیب ملت مسلمان ایران خواهد شد،که تاکنون چنین شده است. خداوند و سنت‌های او در همه زمان‌ها جاری است این ما هستیم که با رفتار و عملکردمان، مشمول نصرت یا عدم نصرت او می‌شویم.

چهار- اعلام ورود به مرحله نظامی توسط منافقین و تبدیل تهران به جنگ خیابانی عناصر منافق با مردم و پاسداران کمیته‌ها و سپاه که صدها شهید و مجروح و خرابی‌های بسیاری برجا گذاشت.

پنج- ترور ناموفق آیت‌الله خامنه‌ای، امام جمعه تهران و نماینده امام در امور جنگ، انفجار مقر حزب جمهوری اسلامی و شهادت رئیس‌شورای عالی قضایی شهید بهشتی و ۷۲ تن از نمایندگان و مسئولین کشوری و لشکری، که خود به تنهایی هر نظامی را ساقط می‌کرد.

شش- انفجار دفتر ریاست‌جمهوری و شهادت رئیس‌جمهور رجایی و نخست‌وزیر او محمدجواد باهنر و...

این حوادث سخت در فاصله چهار- پنج ماه اتفاق افتادند که جز با توکل به خداوند قادر و معنویت حاصل از این توکل و نصرت الهی، امکان عبور از آنها و ادامه انقلاب اسلامی میسّر نبود. بایستی به نقش بی‌بدیل امام خمینی و اخلاص کم‌نظیر و توکل ستودنی ایشان به حضرت حق در عبور از این گردنه‌های سخت اشاره داشت و این که مسئولان و مردم با اعتماد و تکیه بر چنین رهبری، در صحنه ایستادند و این حوادث را پشت سر گذاشتند.

تأکید رهبر حکیم و فرزانه انقلاب اسلامی به جوانان برای مطالعه تاریخ این سال بسیار مهم بوده و اهمیت شناخت این حوادث و نحوه عبور از آنها برای تداوم انقلاب را گوشزد می‌نماید. درس‌های فراوانی در این حوادث و راهبری امام خمینی وجود دارد که شایسته است مورد توجه قرار گیرد.

جَوّ شهادت‌طلبی و خط ایثار وشهادت و جَوّ دشمن‌ستیزی در دهه ۶۰ چگونه بود و چرا؟

ما که در این سال و این دهه شاهد حوادث و درگیر با آنها بودیم، گاه باورمان نمی‌شد که مردم در برابر این همه هجمه و شرارت و حوادث تلخ، این طور ایستادگی و ایثار داشته باشند. در پی هر حادثه‌ای، هر چند تلخ و خسارت بار، مردم همچنان شعار ایستادگی و پایداری می‌دادند و حمایت خود از امام و خط امام و مسئولان در این خط را اعلام می‌کردند. فرزندان و همسران و برادران و پدران‌شان در خیابان‌ها و در خانه، توسط منافقین ترور می‌شدند و آنان همچنان خواستار ادامه انقلاب و آماده برای جانفشانی بودند.

دوستی داشتم که بعداً در جنگ تحمیلی در عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید به نام محمد نیک‌بین، که توسط منافقین در جنگ خیابانی با تیغ موکتبُری به طور وحشیانه رانش عمیقاً شکافته شده و در بیمارستان بستری بود. روحیه او و خانواده‌اش شگفت‌انگیز بود. این روحیه شهادت‌طلبی و ایثار در جای جای ایران اسلامی به خصوص در سال ۱۳۶۰ در تهران موج می‌زد و این همه ناشی از همان تحول روحی و معنوی حاصل از دمیده شدن روح الهی در کالبد نظام بود که امام خمینی از آن به عنوان «معجره انقلاب اسلامی» یاد می‌کردند.

آیا اتفاقات سال ۶۰ قابل مقایسه با بقیه سال‌های دهه شصت وتا امروز هست؟

البته تعداد و نوع وقایع و جنس آنها در سال ۶۰ و دهه ۶۰ ممکن است با سال‌های بعد متفاوت باشد به طور مثال جنگ تحمیلی دیگر وجود ندارد یا ترورهای جمعی منافقان از بین رفته و امنیت فراگیر در کشور وجود دارد؛ لکن توطئه‌ها و دشمنی‌ها به شکل‌های دیگری ادامه دارد و حتی تنوع این خصومت‌ها بیشتر و پیچیده‌تر شده است. جنگ روانی و جنگ اراده‌ها، جنگ بسیار سختی است که امروز و در دهه‌های ۷۰ به بعد به صورت تهاجم فرهنگی، انقلاب اسلامی را مورد هجمه قرار داده است. جنگ رسانه‌ای که اکنون با ورود فضای مجازی و امکانات تکنولوژی به صورت گسترده و فراگیر انجام می‌شود و دروغ پردازی‌ها و شبهه‌افکنی‌های بی‌شمار جنگ دیگری است که بر انقلاب اسلامی و ایمان مردم تحمیل گردیده است. تحریم فلج‌کننده اقتصادی، جنگ دیگری است که بر ملت تحمیل شده است. جریان انحرافی القاعده و داعش در منطقه که جنگ نیابتی آمریکا و غرب و مرتجعین منطقه علیه انقلاب اسلامی و محور مقاومت بود و مقابله مدافعان حرم را به دنبال داشت، جنگ دیگری بود که انقلاب اسلامی با آن درگیر شد. اینها توطئه‌هایی هستند که اگر سنگین‌تر از حوادث سال ۶۰ و دهه شصت نباشند، سبک‌تر و ساده‌تر نیستند. بنابراین توطئه‌ها با جنس متفاوتی همچنان ادامه دارند و باید با همان روحیه خداجویی و تحول معنوی با آنها روبه‌رو شد تا نصرت الهی و مشیّت ربوبی تداوم داشته باشد.

چرا دهه ۶۰ مظلوم است؟

دهه شصت به واسطه تعداد و جنس وقایع و هجمه‌های دشمنان و تمرکز آنها روی برخورد سخت و خشن، دهه‌ای استثنایی است. دشمن با عوامل داخلی خود از منافقین یا معارضین و بعضاً نادان‌ها، تلاش می‌کرد با جنگ و ترور و کودتا و آشوب، انقلاب را از بین ببرد یا جهت آن را تغییر دهد. در دهه‌های بعدی چنین خشونت و برخورد سخت و تمرکز یافته‌ای را شاهد نیستیم. جهت دیگر برجستگی دهه شصت، وجود جریان‌های مختلف مدعی انقلابی است که مواضع و رفتار آنها در قبال حوادث این دهه، به پیچیدگی آن افزوده است. در درون نظام اسلامی مواضع متضادی وجود داشت که بسیار تلخ و آسیب‌رسان بود. اختلافات رئیس‌جمهور اول بنی‌صدر با نخست‌وزیر رجایی، جریان عزل آیت‌الله منتظری توسط امام خمینی، حضور لیبرال‌ها و سکولارها در مسئولیت‌ها و بدنه نظام و مخالفت آنها با روند اداره کشور و جنگ تحمیلی و... مسائلی هستند که تنش‌ها و کنش‌های زیادی در جامعه به‌وجود آورد و بعضاً فرصت‌های بسیاری را از ملت و جوانان گرفت و مانع شد تا پیشرفت‌های مدنظر امام و نظام محقق شود.

گروه‌های مخالف نظام اسلامی و معاندین و منافقین و نیز امپراتوری رسانه‌ای وابسته به آمریکا و غرب، تلاش دارند این دهه و ماجراهای آن و برخوردهای حضرت امام با این وقایع را که می‌توانند و بایستی الگو و مدل برای آینده کشور باشند و نشانهٔ پای فشردن رهبری و مردم بر اصول انقلاب اسلامی و کوتاه نیامدن از آنها گردند را تبدیل به دوره ناموفق و خسارت‌بار کنند و بلکه اتهامات ناروا و جعلی را متوجه امام و نظام و مسئولان خدمتگزار و نهادهای انقلاب کنند و جوانان را از این الگوی موفق بی‌بهره و رویگردان نمایند.

اینها نشانه‌های مظلومیت این دهه هستند و رفع مظلومیت فقط با عمل به توصیه و تأکید رهبری یعنی «جهاد تبیین» امکان‌پذیر است. باید حوادث این دوره و تصمیم‌های سرنوشت‌ساز امام و مسئولان نظام و ایستادگی مردم برای عبور از این وقایع سخت و پیچیده به درستی بررسی و تبیین و ارائه شود تا دشمن فرصت جابه‌جایی و تحریف واقعیت‌ها را پیدا نکند.

کتاب «دهه شصت مظلوم» نوشته سعید میرزایی که توسط مؤسسه فرهنگی هنری قدرولایت منتشر شده حوادث مهم این دهه را به طور مستند مورد بررسی قرار داده و اطلاعات ذیقیمتی درباره این دهه را به خوانندگان ارائه نموده است.

نقش امام خمینی(ره) و امام خامنه‌ای در دفع فتنه‌های سال ۶۰ و دهه ۶۰ چگونه بود؟

شناسایی کامل نقش امام خمینی(ره) در دفع فتنه‌های دهه شصت به‌ویژه سال ۱۳۶۰ حقیقتاً کار دشوار و شاید ناممکنی باشد. چرا که رهبری نظام هرگز از خود و کارکردهایش در مصاف با دشمنان و نیز حفاظت و تشجیع دوستان سخن نمی‌گوید. در هر یک از حوادث سخت این دوره اگر تأمل شود و به اسناد آن مراجعه شود، دست تدبیر و توکل رهبری را به خوبی می‌توان دید. به عنوان مثال در کوران توطئه منافقین و همپیمانی و همدستی آنان با رئیس‌جمهور بنی‌صدر، رجوی رئیس‌منحرفین منافق از امام درخواست وقت ملاقات می‌کند! امام خمینی با درایت و کیاست تمام، ملاقات را منوط به تحویل سلاح توسط منافقین اعلام می‌نماید و می‌فرمایند شما سلاح‌هایتان را تحویل بدهید من به دیدار شما می‌آیم! و بدین گونه ضمن افشای مقاصد شوم آنان در مسلح شدن و حفظ سلاح‌ها، آنان را از امکان تبلیغ به نفع خودشان از این دیدارمحروم می‌سازد.

امام خمینی در این دهه چند کار اساسی را انجام می‌دهند:

اول؛ حفظ و زنده نگهداشتن تحول روحی و معنوی ملت با یادآوری نصرت الهی و توکل به حق‌تعالی در هر اتفاق و رویداد این دهه و حتی آزاد سازی خرمشهر را به خداوند نسبت می‌دهند که واقعیت نیز همین است.

دوم؛ ایجاد هوشیاری در ملت و مسئولان نسبت به توطئه‌ها و غفلت نکردن از دشمن و دشمنی‌ها.

سوم؛ درس دشمن‌شناسی به خصوص استکبار آمریکایی و نشان دادن دست دشمن اصلی در پشت تمامی حوادث و اتفاقات این دهه و سال ۶۰

چهارم؛ شکستن هیمنه دشمنان و پوچ نشان دادن بوق و کرناهای آنان به خصوص آمریکای جهانخوار. جمله معروفِ ما آمریکا را زیر پا می‌گذاریم و آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند، نمونه این شکستن‌هاست.

پنجم؛ نشان دادن قدرت ملت به واسطه توکل و ایمان به خدا و اتحاد کلمه که هم رمز پیروزی بوده، هم رمز تداوم انقلاب و به این طریق شهامت، انگیزه و قدرت ملت را مرتب ارتقا می‌دادند. «ما می‌توانیم»، راه و سیره امام خمینی و دمیدن آن در روح ملت و جوانان بود.

رهبر معظم انقلاب اسلامی که در مسئولیت‌های نمایندگی مجلس، عضو شورای انقلاب، امام جمعه تهران، نمایندگی امام در دفاع مقدس و... تلاش می‌کردند، در همه این مسئولیت‌ها نقش ماندگار و برجسته‌ای در رفع فتنه‌های دهه شصت و سال ۶۰ داشته‌اند. بیانات مستدل و مستند معظم‌له در جلسه سلب صلاحیت سیاسی بنی‌صدر از ریاست-جمهوری ماندگار است. حضور ایشان در جبهه‌ها و التیام زخم‌های بنی‌صدر در جبهه‌ها و هماهنگی بین سپاه و ارتش و روحیه دادن به رزمندگان اظهرمن‌الشمس است. درسیاست خارجی، سفرهای عزتمندانه ایشان به چین و پاکستان و ملاقات با هیئت‌های مذاکره‌کننده آتش‌بس، خطبه‌های تبیین‌گر نمازهای جمعه و تشریح مسائل روز و تشویق مردم به حضور در جبهه‌ها، از دیگر نمادهای نقش ایشان در این دهه است. همین تلاش‌ها و مجاهدت‌های مخلصانه بود که ایشان را در چشم منافقین به دشمن شماره یک تبدیل و مورد ترور قرار گرفتند امّا در چشم ولی امر مسلمین، امام خمینی، صالح برای رهبری آینده نظام تشخیص داده شد و خداوند نیز مشیّتش بر همان تعلق گرفت.

بابا! کجایی؟

نادیا درخشان فرد

بابا، سلام. رفتی برامون آب بیاری؟ یادمه آخرین بار که بغلم کردی و به چشام زل زدی، گفتی: «خدا سیرابت می‌کنه عزیزِ بابا، خدا دختر سه سالمه‌ام رو بیمهٔ باباش کرده... نمی‌ذاره تشنگی بِکشه.»

خیلی دلم برات تنگ‌شده، آخه تو کجایی؟ عمه زینب میگه تو و عمو عباس رفتین سفر، اما من قدم‌به‌قدم این صحرا، کوچه به کوچهٔ شام رو دنبال شماها گشتم...

از هرکسی می‌پرسم بابام کجاست؟ میگن برو خارجی... برو نشونی بابات رو از یزید بگیر! بابا اونا به ماها میگن خارجی، مگه ما نوه‌های پیغمبرشون نیستیم؟ مگه پدربزرگِ ما علی نیست؟ مگه بچه شیعه نیستیم؟ پس چرا شامی‌ها با سنگ به سر و روی ما می‌زنن؟ چرا گوشواره‌های منو کندن و بعدش چادر عمه زینب رو از سرش می‌کِشَن؟

چرا عمه جون باید با قُل و زنجیر و پاهای برهنه و سوخته، این خیابونای پر از سنگ‌لاخ رو طی کنه؟

بابا! پاهامو ببین؛ به انگشتای کوچیکم نگاه کن. خونی شده... پاهای همهٔ بچه‌ها خونی شده...

میشه بیای و دستامو نوازش کنی؟ میشه بیای و جای زخمای پامو دست بکشی تا خوب بشن؟

صدای قرآن خوندنتو می‌شنوم بابا، از یک جای دور...کجایی؟ اگه رفتی سفر، پس چرا صداتو می‌شنوم؟

اگه نیستی؛ پس این صدایِ کیه؟

بابا به همه گفتم روی سجاده‌ت منتظر می‌نشستم تا تو بیای و برامون قرآن بخونی؛ اما...

اما اونا کتکم زدن، می‌گفتن دروغ میگم!

ولی من ساکت ننشستم بابا... با همین دستای کوچیک خونای صورتمو پاک کردم و گفتم: «یاا حسین، یاا اَبی، کجایی که ببینی دشمن در نبودت هم ازت می‌ترسه...»

راستی بابایی، دلم می‌خواد باهم پرواز کنیم. کاشکی می‌شد الان که دارم میام پیشت، بال‌هاتو به همه نشون بدی و منم با خودت به آسمونا ببری.

بابا جون بگو که منتظرمی، بگو دیگه نمی‌ذاری درد بکشم و خشکی لبامو با آبی که قرار بود عمو عباس بیاره تَر می‌کنی...

اما عمو عباس که نیومد!

قاسم نیومد!

علی‌اکبر هم نیومد!

بابا! نکنه که تو هم نیای؟

آخه من تشنمه، همهٔ بچه‌ها تشنه‌ان...

با همین قد کوچکم و دستای شلاق خوردم، به همه قول دادم که بیام پیشت، دستتو بگیرم و برگردونمت خونه...

بابا جون، قول پرواز دادی بهم‌هاا، اونقد ببرم بالا که دست هیچ دشمنی بهم نرسه، باشه؟

دارم به سمتت میام بابا...

به زودی منتظرم باش، که این انتظار برام شیرینه...

منتظر همه‌مون باش بابا...

روایت صدثانیه‌ای

امام پیشانی‌اش را بوسید...

ابوالقاسم محمدزاده

اواخر جنگ بود و شرایط خلیج‌فارس برای ایران ناامن. رژیم بعث عراق به پشتوانه آمریکایی‌ها یکه تاز خلیج‌فارس شده بود و سکوهای نفتی ما را می‌زد. این موضوع را به امام(ره) اطلاع دادند و امام فرمود:

- اگر من بودم می‌زدم

نادر و همرزمانش پیام امام را شنیدند. دو روز بعد حفره بزرگی در جداره نفتکش بریجستون آمریکایی به‌وجود آمد. نادر و همرزمانش به دیدار امام رفتند و امام پیشانی نادر را به پاس زحماتش بوسید. آمریکایی‌ها از او و یارانش کینه‌ها داشتند و ۱۶ مهر محل تلاقی این کینه و شجاعت این مرد دریا بود. در حالی‌که سینه و قلبش را میخ کوبی کرده بودند و بوسه گاه پیرجماران را هدف گلوله، نادر مهدوی آسمانی شد.

یادی از طلبه شهید یوسف (سعید) سهرابی

قهرمان ناشناخته

سعید رضایی

سعید هم کربلایی شد. این جمله ای بود که بعد از شهادت او دهان به دهان بین بچه‌های گردان می چرخید و هر کسی با آه و ناله ای جگرسوز یاد و خاطره این شهید را گرامی می‌داشت. در این بین یکی از بچه‌ها خیلی بی‌تابی می کرد.

وقتی علت را پرسیدند، گفت: «شما که نمی دانید سعید که بود! نمی دانید چقدر در حق من و خیلی دیگر از بچه‌ها محبت کرده‌ای کاش می دانستید او همان کسی بود که شب‌ها پوتین بچه‌ها را واکس می زد و لباس‌ها و جوراب‌هایشان را می شست، او همان کسی بود که از غذای خودش می گذشت و به بهانه اینکه روزه گرفته یا سیر است، به دوستانش می داد.اگر او نبود، من این تنهایی و غربت را چگونه تحمل می کردم.»

***

طلبه شهید یوسف (سعید) سهرابی در سال ۱۳۴۵ در شهر تهران متولد شد. او که در خانواده ای مذهبی و متدین و معتقد به آرمان‌های اسلام و تشیع بزرگ شده بود پس از اتمام تحصیل خود و اخذ دیپلم رشته علوم ریاضی به دلیل عشق و علاقه ای که به مطالعه دروس حوزوی و دینی داشت با حمایت خانواده برای فراگیری علوم اسلامی به مدرسه امام صادق علیه‌السلام در قم رفت و مشغول به تحصیل دروس حوزوی شد.

سعید فردی بسیار آرام و خونگرم و مهربان بود و به شدت به درس و تحصیل و تهذیب نفس و مسائل اخلاقی پایبند بود و تمام تلاش خویش را بر این گذاشته بود که در این مسیر به حد اعلای کمال برسد و مقامات عالی را طی کند.

سعید در طول چند سال تحصیل خود در حوزه علمیه بارها برای تبلیغ به روستاهای محروم می رفت و ایام محرم و صفر و حتی ماه مبارک رمضان خود را در خدمت مردم مناطق محروم برای تعلیم علوم دینی و مسائل شرعی و احکام واجب آنان سپری می کرد.

با شروع نهضت انقلاب اسلامی و اوج‌گیری آن در سال ۱۳۵۷ سعید نیز دوشادوش دیگر مردم در تظاهرات و راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و از همان جا بود که با امام خمینی(ره) این مرد بزرگ تاریخ بشریت آشنا شد و عاشق و شیفته اش گردید.

با شروع جنگ تحمیلی نیز به دلیل همان عشقی که به امام خمینی(ره)و میهن عزیزش داشت راهی جبهه‌های جنگ حق علیه باطل شد و بارها به عنوان روحانی تبلیغی رزمی به منطقه رفت.

او سیر و سلوک خویش را در منطقه نبرد و همراه با دیگر رزمندگان ادامه می داد تا اینکه در روز یازدهم بهمن ماه سال هزار و سیصد و شصت و پنج در منطقه عملیاتی شلمچه و در طول عملیات کربلای پنج که یکی از مهم‌ترین عملیات‌های رزمندگان اسلام در طول هشت سال دفاع مقدس بود، به شهادت رسید.

متأسفانه زندگی نامه کاملی از این شهید والا مقام و گرانقدر در دسترس نیست لکن بخش‌هایی از وصیت نامه این شهید موجود است که در ادامه آمده:

«..پروردگارا تو خود شاهد هستی که شرمم می آید از اینکه چیزی به عنوان نصیحت و وصیت بنویسم زیرا که خودم را خیلی کوچک و اصلاً قابل این نمی دانیم که در حضور ذات اقدست و همچنین در حضور ملت عزیزمان خصوصاً خانواده معظم شهدا که این حد در راه اسلام و استقرار نظام الهی جمهوری اسلامی ایران متحمل زحمت شده‌اند خواسته باشم توصیه یا تذکری داده باشم.

ما کجا و این حرفها کجا؟ ولی از آنجا که برای فرد مسلمان وظیفه دانسته‌اند که وصیت‌نامه ای داشته باشد لذا ترس این را دارم که به وظیفه ام عمل نکنم.

ابتدا از پدر و مادرم که در تربیت ما زحمت کشیده‌اند و با یاری حق تعالی در طول زندگانی‌ام هر نیازی که داشته‌ام بر طرف کرده‌اند، تشکر می‌کنم و از خدا مهربان خواهانم که به ایشان اجر عنایت فرماید و از این‌که فرزند شایسته‌ای برایشان نبوده‌ام و نتوانستم شکر زحماتشان را به جای بیاورم از درگاه خدا طلب مغفرت می‌کنم.

برادران و خواهران عزیز، همه شما این مطلب را می دانید که انقلاب اسلامی ایران و نظام جمهوری اسلامی با زحمت و کوشش فراوان روحانیت که در رأس آنها امام عزیزمان قرار دارد و همچنین زحمات طاقت فرسای شما عزیزان که از هیچ سرمایه خودتان در این راه دریغ نکردید به دست آمده است.

پس ملاحظه می کنید که چقدر شما در قبال این نعمت بزرگ یعنی جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی و امام عزیز متحمل رنج و زحمت شده اید چه از لحاظ مادی و چه از لحاظ معنوی و در این خصوص شهدای با ارزشی را به جهت حفظ نظام و انقلاب و امام تقدیم این ملت و کشور کرده اید.

حال که این حکومت اسلامی در کشور ما مستقر شده است و با زحمت و کوشش روز افزون امام و امت و در درجه اول با عنایت خاصه امام زمان می رود تا پایه‌های استقرار حکومتش را هرچه بیشتر مستحکم‌تر کند تا در نهایت موجب پیدایش حرکت عظیمی در جهان جهت از بین بردن نظام‌های شرک‌آلود شود و حال که افکار همه مستضعفین و محرومین جهان جهت رهایی از نوع ستمگران و ظالمان و ادامه مبارزه حق‌طلبانه‌شان متوجه انقلاب اسلامی ما می‌باشد، وظیفه ما در قبال این نعمت بزرگ سنگین‌تر شده است.

شما عزیزان نسبت به این مسئله آگاهی کامل دارید که معنای شکست انقلاب اسلام در جهان یعنی چه. پس بیایید همان‌طور که در گذشته این گونه بودیم که تلاش و سعی‌مان همه در جهت حفظ انقلاب و دست‌آوردهای آن بود الان نیز همان گونه عمل کرده باشیم.

منافع شخصی و گروهی را اگر احیاناً مدنظر است کنار زده در فکر اکثریت جامعه و محرومین باشیم.

همچنین در فکر حفظ انقلاب اسلامی و حفظ دست آوردهای آن که البته هم اکنون نیز تا حد زیادی همینطور می باشد لیکن باید بیشتر متوجه این مسئله باشیم و سعی کنید که نسبت به مهم‌ترین علت پیروزی یعنی مقام معظم رهبری و اطاعت از ایشان کوشش فراوان داشته باشیم.

از برادران و خواهران عزیز خصوصاً قشر جوان خواستارم که به خاطر اسلام و انقلاب اسلامی در کسب علم و فضیلت و نشر هر چه بیشتر فرهنگ غنی اسلام و معارف اسلامی همراه با محتوای کافی سعی و کوشش وافر داشته و فضیلت و نشر هر چه بیشتر فرهنگ غنی اسلام و معارف اسلامی همراه با محتوای کافی سعی و کوشش وافر داشته باشند تا بتوانند جلوی مفاسد اخلاق و اجتماعی در جامعه را بگیرند.

باید احساس مسئولیت بیشتری بکنیم. روشن است که مسئولیت و وظیفه ما در این خصوص حفظ این نهضت و انقلاب اسلامی می‌باشد. با توجه به همان خصوصیات و ویژگی‌های اسلامی‌و الهیش. پس همه ما الان باید دنبال این مطلب باشیم که چگونه این انقلاب اسلامی‌را حافظ و نگهبان باشیم.»

یک شهید، یک خاطره

مریم عرفانیان

یک خواب و دو شهید

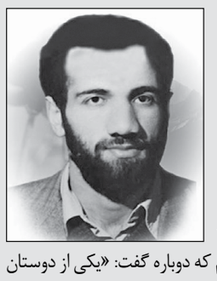

وقتی حسین برای دومین مرتبه می‌خواست به منطقه برود، همهٔ خانواده را دعوت کرده بود. از او خواستیم تا کمی از جبهه برایمان تعریف کند. شروع کرد به خاطره گفتن. اول از رشادت رزمنده‌ها تعریف کرد و سپس ادامه‌داد:«راستی یه‌خوابی دیدم.» همه گوش به حرف‌هایش بودیم که دوباره گفت: «یکی از دوستان رو به نام تهامی[1] توی خواب دیدم. یک دست لباس مرتب به تن داشت و خیلی نورانی بود. دست در گردنش‌انداختم و پرسیدم: چرا این‌جوری شدی؟ گفت: دارم به خدا نزدیک میشم. در همین حین دستی به شونه‌ام خورد که مقدم پاشو... تهامی شهید شد! با تعجب گفتم: الآن داشتم خوابش رو می‌دیدم، چه خبره...»

رو به برادرم پرسیدم: «حسین! اینکه تو دست در گردن شهید تهامی‌انداختی، نکنه خودت هم می‌خوای شهید بشی؟»

در جوابم با تأمل گفت: «یعنی فکر می‌کنی من لیاقتش رو دارم؟»

دو روز بعد، از همهٔ فامیل خداحافظی کرد، حتی به روستا رفت تا از اهالی هم خداحافظی کند. آن‌وقت به جبهه رفت و دیگر برنگشت...

خاطره‌ای از شهید حسین امینی مقدم
راوی: برادر شهید

۱- تهامی هنوز به شهادت نرسیده بود.